**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

بحث در رابطه با اصول عمليه بود كه سه اصل را بررسي كرديم. أصل برائت، أصل تخییر و أصال إشتغال. اصلی که بررسی آن باقی مانده اصل استصحاب است لکن در پایان مباحث اصل إشتغال که بحث از اقل و اکثر ارتباطی بود دو عنوان مهم باقی مانده که باید بررسی شود.

**عنوان اول:** چند تنبیه است که ذیل بحث اصل إشتغال و اقل و اکثر ارتباطی این تنبیهات را اصولیین بیان می‌کنند و در فقه ثمرۀ عملی مهم دارد.

**عنوان دوم:** یک خاتمه‌ای است در بیان شرائط جریان اصول عملی. که ممکن یا بهتر بود این خاتمه به یکی از این دو صورت مطرح می‌شد، یا ذیل بررسی هر اصلی، شرائط مربوط به آن را هم بیان می‌کردند یا وقتی اصول عملی و استصحاب همه تمام شد در پایان بفرمایند شرائط جریان اصول عملی چیست؟

لکن اصولیین در پایان این سه اصل و قبل از ورود به استصحاب یک خاتمه دارند تحت عنوان شرائط جریان اصول عملی.

ما ابتدا چند تنبیه را ذیل اشتغال بررسی می‌کنیم:

**تنبیهات أصل إشتغال**

**تنبیه اول:** در مباحث گذشته اقل و اکثر بحثی داشتیم که اگر شک کردیم در جزئیت یا شرطیت یک شیء برای یک مرکب، اینجا وظیفه چیست؟ این بحث بررسی شد، الآن در تنبیه اول بحث این است که یقین داریم یک عملی جزء یا شرط مرکب است یقین داریم تشهد جزء نماز است لکن شک داریم آیا این جزء و شرط جزء رکنی است یا غیر رکنی؟ اگر جزئیت شیء رکنی نباشد معنایش این است که این جزء و شرط اختصاص دارد به حال ذُکر، یعنی اگر فراموش کرد و انجام نداد اشکال ندارد. یا جزء رکنی است که چه در حال نسیان چه در حال ذکر تشهد جزء نماز است لذا اگر فراموش کرد و انجام نداد مرکب باطل خواهد بود؟

این بحث که مبتلا به هم هست عنوانش این است که شک کنیم جزء یا شرطی، جزء و شرط رکنی است یا غیر رکنی، در اینجا وظیفه چیست؟

توجه دارید که در بعض موارد أدله خاص مشکل را حل می‌کند مثلا در باب نماز حدیث لاتعاد[[2]](#footnote-2) مشکل را حل کرده، از این روایت استفاده می‌کنیم پنج جزء رکنی است و بقیه رکن نیتسند، جایی که دلیل خاص داریم که تکلیف روشن است. لکن بحث در مرکباتی است که در جزء یا شرطش شک می‌کنیم که رکنی است یا نه؟

در این تنبیه دو محور برای بحث وجود دارد:

**یکم:** مفاد اطلاقات لفظی چیست؟ آیا دلیل لفظی داریم که «کّل جزء رکنٌ» یا عکس آن یا دلیل لفظی نداریم؟

**دوم:** بر فرض که دلیل لفظی بر یکی از دو صورت نداشتیم مقتضای اصول عملی در مسأله چیست؟ فرض کنید نماز بدون تشهد خواند یا حج را بدون قربانی انجام داده، شک دارد مقتضای اصول عملی چیست؟

این دو عنوان بحث در این تنبیه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ضمنا شک در رکنیت در غیر مورد نسیان در دو مورد دیگر هم در فقه اثر عملی دارد یکی مورد اضطرار یکی هم اکراه. زید در نماز مکرَه شد که تشهد نخواند شک دارد اگر تشهد رکن باشد نمازش باطل است. یا در حج مضطر شد رمی جمره نرود تکلیفش چیست؟

قبل از اینکه این دو عنوان بحث از اطلاق لفظی یا اصول عملی بحث شود، ابتدا مطلبی را که اصولیین اینجا به عنوان تمهید و مقدمه‌ای برای طرح این بحث مطرح می‌کنند ابتدا آن تمهید را مطرح می‌کنیم که توجه به این تمهید بسیار مهم است و آقایان هم معمولا می‌پردازند به آن. عنوانش این است که آیا تکلیف شخص ناسی به سایر اجزاء غیر از جزء منسی ثبوتا ممکن است یا نه؟

**مثال:** زید نماز بدون تشهد خواند، اینجا اگر ثبوتا استحاله نداشت، تکلیف مولا متوجه زید بود صلّ بلا تشهد ثبوتا ممکن بود مولا بگوید نماز بدون تشهد بخوان که این نماز بدون تشهد امر دارد، امتثال امر کرده، وظیفه‌اش ساقط شده و اعاده و قضا ندارد، اما اگر گفتیم اصلا محال است ثبوتا توجه تکلیف به شخص ناسی نسبت به اجزاء غیر منسی، این نماز بدون تشهد تکلیف نیست اصلا و اصلا مأموربه امتثال نشده است و باید دوباره بخواند

شیخ انصاری و بعض اصولیین از مطالبشان استفاده می‌شود که می‌فرمایند تکلیف شخص ناسی به اجزاء غیر منسی ثبوتا محذور دارد پس نماز بلا تشهد اصلا مأموربه نیست.

در مقابل ایشان جمع کثیری از اصولیین مانند محقق خراسانی، محقق نائینی، محقق خوئی، امام خمینی و شیخنا الأستاد[[3]](#footnote-3) می‌فرمایند تکلیف ناسی به سایر اجزاء ثبوتا ممکن است.

سؤال این است که چرا و به چه دلیل و چه بیانی شیخ انصاری قائل به استحاله ثبوتی تکلیف ناسی به سایز اجزاء غیر از جزء منسی هستند؟

شیخ انصاری می‌فرمایند از طرفی حکم، فعل اختیاری مولا است و صدور فعل اختیاری بدون داعی از شخص حکیم لغو است، داعی شارع بر انشاء حکم، تأثیر در اراده عبد است یعنی می‌خواهد برای عبد انبعاث ایجاد کند نحو العمل، انگیزه بدهد تا عمل را انجام دهد، لذا اگر حکمی بود برای مکلف انبعاث نمی‌آورد قهرا بعث مولا لغو بود. حالا در محل بحث همین نکته را شیخ انصاری پیاده می‌کنند و می‌فرمایند ناسی و فراموش‌کار نماز بدون تشهد خوانده است آیا امر دارد یا خیر؟ شیخ انصاری می‌فرمایند لامحاله اگر امر داشته باشد باید به این عنوان باشد که «أیها الناسی إئت ببقیة الأجزاء». شیخ انصاری می‌فرمایند یا ناسی ناسی متوجه این تکلیف می‌شود یا نمی‌شود، اگر متوجه نشود که تکلیف ندارد و اگر هم توجه به آن کرد فورا می‌فهمد تشهد را فراموش کرده و موضوع عوض می‌شود و می‌شود متذکّر و ناسی نخواهد بود. پس توجه تکلیف به سایر اجزاء برای شخص ناسی موجب انقلاب موضوع می‌شود لذا هیچ داعویتی در تکلیف مولا برای ناسی وجود ندارد وقتی تکلیف داعویت نداشت انشاء آن هم لغو است. پس تکلیف ناسی به سایر اجزاء غیر از جزء منسی ثبوتا استحاله دارد.[[4]](#footnote-4)

پاسخ از این استدلال خواهد آمد.

1. - جلسه 98 – مسلسل 216– ‌‌شنبه – 20/06/1400 [↑](#footnote-ref-1)
2. - من لا يحضره الفقيه؛ ج‌1، ص: 339:«992 وَ رَوَى زُرَارَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةٍ 3 الطَّهُورِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ ثُمَّ قَالَ الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ وَ التَّشَهُّدُ‌ سُنَّةٌ وَ لَا تَنْقُضُ السُّنَّةُ الْفَرِيضَةَ». [↑](#footnote-ref-2)
3. - مقصود آیۀ الله العظمی وحید خراسانی حفظه الله می‌باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مقرر: شاید مقصود این عبارت باشد: فرائد الاصول، ج‏2، ص: 483:«أما المسألة الأولى و هي بطلان العبادة بترك الجزء سهوا. فالأقوى فيها أصالة بطلان العبادة بنقص الجزء سهوا إلا أن يقوم دليل عام أو خاص على الصحة لأن ما كان جزء في حال العمد كان جزء في حال الغفلة فإذا انتفى ينتفي المركب فلم يكن المأتي به موافقا للمأمور به و هو معنى فساده أما عموم جزئيته لحال الغفلة فلأن الغفلة لا توجب تغير المأمور به فإن المخاطب بالصلاة مع السورة إذا غفل عن السورة في الأثناء لم يتغير الأمر المتوجه إليه قبل الغفلة و لم يحدث بالنسبة إليه من الشارع أمر آخر حين الغفلة لأنه غافل عن غفلته فالصلاة المأتي بها من غير سورة غير مأمور بها بأمر أصلا غاية الأمر عدم توجه الأمر الفعلي بالصلاة مع السورة إليه لاستحالة تكليف الغافل فالتكليف ساقط عنه ما دام الغفلة نظير من غفل عن الصلاة رأسا أو نام عنها فإذا التفت إليها و الوقت باق وجب عليه الإتيان به بمقتضى الأمر الأول.» [↑](#footnote-ref-4)